

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میر باقری

جلسه شماره ۴۵ به تاریخ ۱۴۰۰/۱/۱۶

تبیین احتمالات در متن روایات باب اتمام حجت در قید «حیات» و «معرفت» - بررسی اهمیت قید حیات برای امام در

وساطت کلمه هدایت در عالم ارض

روایات صحیحہ با محتوای اتمام حجت با امام

بحث در روایات باب چهارم بود که مضمون سه روایت یک نکته بود که حجت جز با امام، تمام نمی شود. در صحیحہ داود بن کثیر رقی فرموده: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ قَالَ: إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَتَّى يُعْرَفَ»^۱ دو روایت دیگر هم همین تعبیر بود. البته احتمال اینکه بجای «حتی» لفظ «حی» باشد هست که در بعض نسخ بیان شده است که بررسی خواهیم کرد.

ما چند نکته را در این روایت باید بحث کنیم. اولاً چطور حجت فقط با امام تمام می شود و آیا حجت دیگری برای انسان نیست؟! ثانیاً در بعض نسخ این روایت و روایات دیگر بیان شده است که امام باید حی باشد. باید تبیین کنیم که قید حیات چه معنایی دارد و چه دخالتی در اتمام حجت خواهد داشت. ثالثاً این معرفتی که در روایت بیان شده است و تا آن نباشد، اتمام حجت الهی واقع نمی شود چه توضیحی دارد.

بررسی قید «حی» در روایات اتمام حجت با امام

در مورد قید «حی» ممکن است گفته شود، این لفظ در بعض نسخه ها نیامده است؛ لذا نمی شود مبتنی بر آن، بحثی ارائه شود. ولی این حرف تمامی نیست زیرا این مضمون در روایات مکرری وارد شده است؛ بلکه تکرار این مضمون «امام حی» در روایات به نحوی است که بعید نیست وثوق ایجاد شود که نسخه ای که قید «حی» دارد صحیح باشد. برای اینکه این مطلب واضح شود به تعدادی از روایات اشاره می کنیم.

^۱ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۷۷

در اختصاص مرحوم مفید چند روایات با این مضمون نقل شده است.^۲ در روایتی مرسلاً از امام رضا نقل می‌کند: «عَنِ الرِّضَا قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَيٍّ يُعْرِفُ» نیز در روایت دیگری از داود کثیر رقی نقل می‌کند: «عَنْ دَاوُدَ الرَّقِيِّ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ ع قَالَ إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَيٍّ يُعْرِفُ» که به احتمال زیاد ایندو روایت، همان روایاتی است که مرحوم کلینی نقل کرده است.

در روایت دیگری از احمد بن عمر از امام کاظم یا امام رضا علیهم السلام نقل می‌کند: «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ الْحُجَّةَ لَا يَقُومُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَيٍّ يُعْرِفُ» در این روایت ولو مضمون همان است ولی راوی با روات مرحوم کلینی فرق می‌کند لذا احتمال نسخه بدل در این روایت نیست.

در روایت دیگری نقل می‌کند: «عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً إِمَامٌ حَيٌّ يَعْرِفُهُ فَقُلْتُ لَمْ أَسْمَعْ أَبَاكَ يَذْكُرُ هَذَا يَعْنِي إِمَامًا حَيًّا فَقَالَ قَدْ وَ اللَّهِ قَالَ ذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ قَالَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ يَسْمَعُ لَهُ وَ يُطِيعُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» این روایت حتماً مضمون دیگری دارد و قید «حی» مورد تاکید و سوال واقع شده است؛ راوی می‌گوید من از پدر شما نشنیدم قید «حیات» را برای امام ذکر کند؟! حضرت فرمودند این را پدرم فرمودند بلکه این از رسول خدا نقل شده است که امام باید حیات داشته باشد؛ رسول خدا فرمودند باید امامی داشته باشید که حرف او را بشنوید و از او اطاعت کنید؛ این تعبیر دیگری از امام حی است. معرفت و قبول چنین امامی انسان را از موت جاهلی خارج می‌کند. امام زمان انسان، امام حی است. و نکته مهم اینکه در این روایت معرفت به خود امام را مورد نظر قرار داده است. یعنی موید این می‌شود که در روایت کافی روایت اینطور خوانده شود: «امام حی يُعْرِفُ» امامی که شناخته شود. تا معرفت به حجت الهی حاصل نشود، حجت تمام نمی‌شود.

این روایات که از امام صادق و امام کاظم و امام رضا علیهم السلام موکداً وارد شده است، بعید نیست بخاطر این بوده است که مسئله شبهه وقف در امامت و عروج امام مطرح بوده است. در فرقه اسماعیلیه عده ای دنبال امامت جناب اسماعیل فرزند امام صادق رفتند؛ درحالیکه ایشان در زمان امام صادق از دنیا رفت و حضرت با غلظت، شهادت بر مرگ ایشان را از اصحاب گرفتند. در فرقه واقفیه هم عده ای قائل شدند که امام کاظم ولو از دنیا رفته ولی هنوز امام ماست. این روایات در مقابل همین شبهات و انحرافات بوده است که امام باید حی باشد نه امامی که از این دنیا رفته است.

^۲ - الإختصاص، ص: ۲۶۹

البته بعض واقفه بعد از تاکید بر مسئله حیات، دنبال این بودند که بگویند امام کاظم علیهم السلام از دنیا نرفته و شهید نشده اند لذا زنده هستند و فقط ما ارتباطی با ایشان نداریم. در این مرحله حضرات اثبات کرده اند که امام کاظم به شهادت رسیده اند. نیز در مورد جناب اسماعیل هم حضرت برای همین شهادت عجیب و محکمی بر مرگ ایشان گرفته‌اند که بعداً کسی شبهه نکند که ایشان از دنیا نرفته اند و غیبت کردند.

اما در روایت دیگری از حلبی نقل می‌کند: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلْبِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ حَتَّى ظَاهِرٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» در روایت دیگری نیز که همین مضمون را دارد فرموده: «عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ حَتَّى ظَاهِرٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً قَالَ قُلْتُ إِمَامٌ حَتَّى جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ إِمَامٌ حَتَّى» در این دو روایت نیز قید «حیات» بیان شده است. لکن قید دیگری هم در این روایت هست که «ظاهر» بودن امام است. این قید را بعداً بررسی می‌کنیم که این با روایات دیگر که امام غائب را بیان کرده است چطور جمع می‌شود.

بررسی قید «يعرف» در روایات باب

اما در مورد شکل قرائت لفظ «يعرف» در روایات این باب هم اختلاف شده است. احتمالاتی در این لفظ داده شده است. ابتدا باید موارد مشابه را در بقیه روایات مشاهده کرد. در روایت صحیحه ابو حمزه ثمالی فرمود: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ... فَلَمَّا انْقَضَتْ نُبُوءَةُ آدَمَ وَ اسْتَكْمَلَ أَيَّامُهُ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ أَنْ يَا آدَمُ قَدْ انْقَضَتْ نُبُوتُكَ وَ اسْتَكْمَلْتَ أَيَّامَكَ فَاجْعَلِ الْعِلْمَ الَّذِي عِنْدَكَ وَ الْإِيمَانَ وَ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاتِ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النُّبُوءَةِ فِي الْعَقَبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ عِنْدَ هَبَةِ اللَّهِ فَإِنِّي لَنْ أَفْطَعَ الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ وَ الْإِسْمَ الْأَكْبَرَ وَ آثَارَ النُّبُوءَةِ مِنَ الْعَقَبِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ لَنْ أَدْعَ الْأَرْضَ إِلَّا وَ فِيهَا عَالِمٌ يُعْرِفُ بِهِ دِينِي وَ يُعْرِفُ بِهِ طَاعَتِي وَ يَكُونُ نَجَاةً لِمَنْ يُوَلِّدُ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ نُوحٍ الْحَدِيثُ»^۳ لذا این مضمون در روایات هست که باید امامی در ارض باشد که دین با او شناخته شود.

اما در صحیحه بزنی در قرب الاسناد نقل شده است: «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عِيسَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي نَصْرِ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرِّضَا إِنِّي رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، وَ أَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي نَدِينُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِطَاعَتِكُمْ وَ قَدْ أَحْبَبْتُ لِقَاءَكَ لِأَسْأَلَكَ عَنْ دِينِي، وَ أَشْيَاءَ جَاءَ بِهَا قَوْمٌ عَنْكَ بِحُجَجٍ يَحْتَجُّونَ بِهَا عَلَيَّ فِيكَ، وَ هُمُ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ أَبَاكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ حَيٌّ فِي الدُّنْيَا لَمْ يَمُتْ يَقِينًا.... فَكَتَبْتُ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدُ الْإِيمَانِ حَتَّى يَعْرِفَ أَنَّهُ يَجْرِي لِآخِرِهِمْ مَا يَجْرِي لِأَوَّلِهِمْ فِي الْحُجَّةِ وَ الطَّاعَةِ وَ الْحَرَامِ وَ الْحَلَالِ سَوَاءً وَ لِمُحَمَّدٍ وَ لِمُؤْمِنِينَ فَضْلُهُمَا. وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ

^۳ - الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص: ۱۱۴

حَيَّ يَعْرِفُهُ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً. وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَيٍّ يَعْرِفُونَهُ الْحَدِيثُ»^۴ که در این روایت بیان کرده است که امام باید حی باشد و باید شناخته هم شود. لذا موید این معناست که «یُعرف» خوانده شود و مقصود شناخته شدن خود امام باشد. این معنا بیان می کند که خود معرفت الامام در اتمام حجت دخالت دارد. همین مضمون در روایت عمرو بن یزید در کتاب اختصاص آمده بود.

نیز در صحیحہ عبدالکریم بن عمرو فرمود: «أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ وَغَيْرِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ جَبْرِئِيلَ نَزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ يُخْبِرُ عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ لَهُ يَا مُحَمَّدُ لَمْ أَتْرُكِ الْأَرْضَ إِلَّا وَفِيهَا عَالِمٌ يَعْرِفُ طَاعَتِي وَهُدَايَ وَيَكُونُ نَجَاةً فِيمَا بَيْنَ قَبْضِ النَّبِيِّ إِلَى خُرُوجِ النَّبِيِّ الْآخِرِ وَلَمْ أَكُنْ أَتْرُكُ إِبْلِيسَ يُضِلُّ النَّاسَ وَلَيْسَ فِي الْأَرْضِ حُجَّةٌ وَدَاعٍ إِلَيَّ وَهَادٍ إِلَى سَبِيلِي وَعَارِفٌ بِأَمْرِي وَإِنِّي قَدْ قَضَيْتُ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادِيًا أَهْدِي بِهِ السُّعْدَاءَ وَيَكُونُ حُجَّةً عَلَى الْأَشْقِيَاءِ»^۵ یعنی زمین از امام خالی نمی شود که او معرفت به مقام طاعت و هدایت الهی و راه نجات عباد دارد. او باید عارف به امر الهی باشد. طبق این محتوی ممکن است «یُعرف» صحیح باشد.

لذا بنظر می رسد که همه این مضامین ولو در روایت کلینی مقصود نظر نباشد ولی در روایات دیگر موجود است. هم اینکه امام معرفت به دین الهی دارد؛ «یُعرف الدین». هم اینکه او دین را معرفی می کند؛ «یُعرف الدین». هم اینکه دین به او شناخته شود. «یُعرف به الدین». هم اینکه خود امام شناخته شود. «یُعرف الامام». لذا باید از جهت مضمونی دقت کنیم که حجت با چه چیزی تمام می شود و کدام معرفت است که حجت الهی را بر عباد در زمین تمام می کند.

اتمام حجت فقط با حجت و امام من الله

نکته اول در روایت این است که مضمون مهم روایت این است که اصلاً حجت الهی بدون امام تمام نمی شود. مجموعه قوایی که خداوند متعال از حس و تجربه جمعی و عقل و... در اختیار ما قرار داده است، برای اتمام حجت کفایت نمی کند. این بحث را مفصل در مباحث قبل اشاره کردیم.

نیز بیان کردیم که حتی کتاب الهی نمی تواند حجت الهی باشد، بلکه امامی باید باشد که حقیقت علم الکتاب در نزد اوست. «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ»^۶ در شرح روایات قبلی اشاره

^۴ - قرب الإسناد (ط - الحديث)، متن، ص: ۳۴۹

^۵ - علل الشرائع، ج ۱، ص: ۱۹۶

^۶ - سوره مبارکه عنکبوت آیه ۴۹

کردیم که حجت خود رسول است ولو در زمان حضرت، قرآن هم بوده است. بعد از رسول الله هم امامی خواهد بود که حقیقت کتاب و علم آن در اختیار اوست و او جلوی انحراف و تفرق امت را می گیرد. با کتاب، علم الهی و رفع اختلاف امت بدست نمی آید. این مضمون در روایات ابواب بعدی نیز اشاره خواهد شد.

تبیین حقیقت حیات امام در اتمام حجت

اما نکته بعد در روایت این است که بیان شده که حجت الهی باید حی باشد. این بحث در روایات مکرری بیان شده است که امام وقتی از دنیا می رود، امام دیگری که حی است، امام ارض است و تصرف امام قبلی در ارض مانند تصرف قبل نیست و بعید نیست گفته شود که از طریق امام حی در زمین تصرف می کند.^۷ همه اتفاقات دستگاه هدایت بر محور امام حی در زمین رخ می دهد. اگر در روایات در شب قدر بحث از امام و تقدیر امام می شود و ملائکه بر حضرت نازل می شوند به همین علت است.

لذا در روایات ذیل آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»^۸ فرموده که امام وقتی از دنیا می رود امانات الهی را باید به امام بعدی بسپارد.^۹ امام قبل از رسیدن به مقام امامت ولو دارای مقامات بزرگی باشد ولی واجد حقیقت امامت نیست و در حین موت امام قبلی، چیزی به او منتقل می شود که به امامت می رسد.

در موثقه ابو حمزه ثمالی فرمود: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَى عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْعِلْمِ أَمْ هُوَ عِلْمٌ يَتَعَلَّمُهُ الْعَالِمُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ أَمْ فِي الْكِتَابِ عِنْدَكُمْ تَقَرُّوْنَهُ فَتَعْلَمُونَ مِنْهُ قَالَ الْأَمْرُ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَأَوْجِبُ أَمْ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ الْحَدِيثُ»^{۱۰} یعنی آنچه به امام داده می شود روح اعظمی است که حقیقت ایمان و کتاب با او به رسول داده شده است و همین در اختیار امام بعدی قرار می گیرد.

^۷ - استاد می فرمودند شکل تصرف حضرات معصومین بعد از رحلت نسبت با وادی ارض بحث قابل دقتی است و نسبت آنها با هم در عوالم دیگر باید جداگانه بررسی شود. در بعض روایات هست که امور از دست ائمه عبور می کند تا به دست نبی اکرم در عوالم بالا می رسد. در قوس نزول هم حقائق از دست حضرت به دست ائمه داده می شود تا در وادی ارض به امام زمان می رسد.

^۸ - سوره مبارکه نساء آیه ۵۸

^۹ - اینکه تفصیل این امانات چیست و کتب و اموری که در نزد ائمه هست، چه اموری است در ابواب بعدی روایات خواهد آمد و در آنجا بررسی خواهیم کرد. ولی باید توجه کرد که این امور به حقیقت شان در نزد امام هست. اگر عصای جناب موسی در نزد امام زمان است این مقصود ظاهر عصا نیست بلکه واقعاً قوایی که با آن، این عصا تبدیل به ثعبان مبین می شود در نزد امام است.

^{۱۰} - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۷۴

پس امام قبلی از این نشئه رحلت می کند و حقیقت موت همین است. معنای این جمله که به تواتر از حضرت نقل شده است «انی تارک فیکم التقلین» مقصود همین است. واقعاً حضرت از عالم ارض هجرت می کنند ولی چیزی را باقی می گذارند که ادامه ایشان در ارض با همین دو حقیقت است. اگر حضرت حقایق نازل را هم با خودشان می بردند، نبوت ایشان بسته می شود و ما دیگر دستمان به حضرت و دین حضرت نمی رسید.

در واقع اتمام حجت به این است که امامی که حجت خدا و نور الهی است در این عالم تنزل کند. وقتی امام از دنیا می رود نور ایشان از دست نمی رود ولی در عالم ارض نیست و دست ما به او نمی رسد. اینکه در روایات بیان شده است که وقتی امام از روی زمین برود، «لساخت الارض باهلها» مقصود همین است. اگر امامی در ارض نباشد باب بندگی و طاعت در این ساحت تمام است. پس باید امام دیگری در این ارض باشد که نقطه اتصال ما به عالم بالا و محل دریافت حقایق دین باشد. معنای حیات امام همین است که بشری در این زمین، واجد حقیقت نور الهی و کلمه روح باشد. پس اگر امام در این ارض نباشد نور الهی به ما نمی رسد و اتمام حجت نمی شود. اگر در این نشئه زمین باید اتفاقاتی بیافتد تا سیر انسان واقع شود، باید حجت الهی هم در همین نشئه حضور پیدا کند تا ماموریت تمام شود.

با این بیان روشن هم می شود که مرگ و موت امام به معنای از دست دادن کمالات ایشان نیست بلکه رحلت و هجرت از ارض است. امام واجد حقیقت نورانی و الهی است ولی تا در عالم ارض تنزل نکند، امکان سیر ما با او فراهم نمی شود. وقتی هم که امام از ارض می رود ارتباطش از این وادی قطع می شود الا به واسطه امام حی. طریق ارتباط از هردو طرف برای ما امام حی است.

البته روشن است که هر حجتی بروی زمین به میزان ظرفیت خود و مقداری که از نور و دین الهی برخوردار است، حجت را بر عباد تمام می کند. سطح احتجاج با عباد به میزان ظرفیت آن حجت الهی است. لذا هر نبی که حقایق توحید را با خود نازل می کرده است اوصیاء او ذیل او هستند و ظرفیتی متناسب با همان ماموریت داشته اند. پیغمبر خاتم که در بالاترین رتبه در حقیقت وحی هستند، اوصیاء ایشان هم در همین مقیاس ماموریت دارند. نبی مکرم اسلام وقتی ودائع را به امیرالمومنین تحویل دادند، کل آن حقیقت نبوت خود را در نزد ایشان به امانت نهادند.

لذا این معنای مهمی که در باب حیات و حضور امام در ارض گفته شده است ربطی فقط به شبهات دوره امامت امام کاظم و امام رضا علیهم السلام ندارد بلکه این مضمون در روایات مکرری از ائمه سابقین بلکه رسول خدا صادر شده است. بله برای پاسخ به شبهه عده ای این مضمون در این دوره ها نیز از ائمه مورد تاکید قرار گرفته است. اما نکته بعدی در روایت قید «ظاهر» است که در بعض روایات مشابه آمده است که در جلسه آینده بحث می کنیم. والحمدلله...